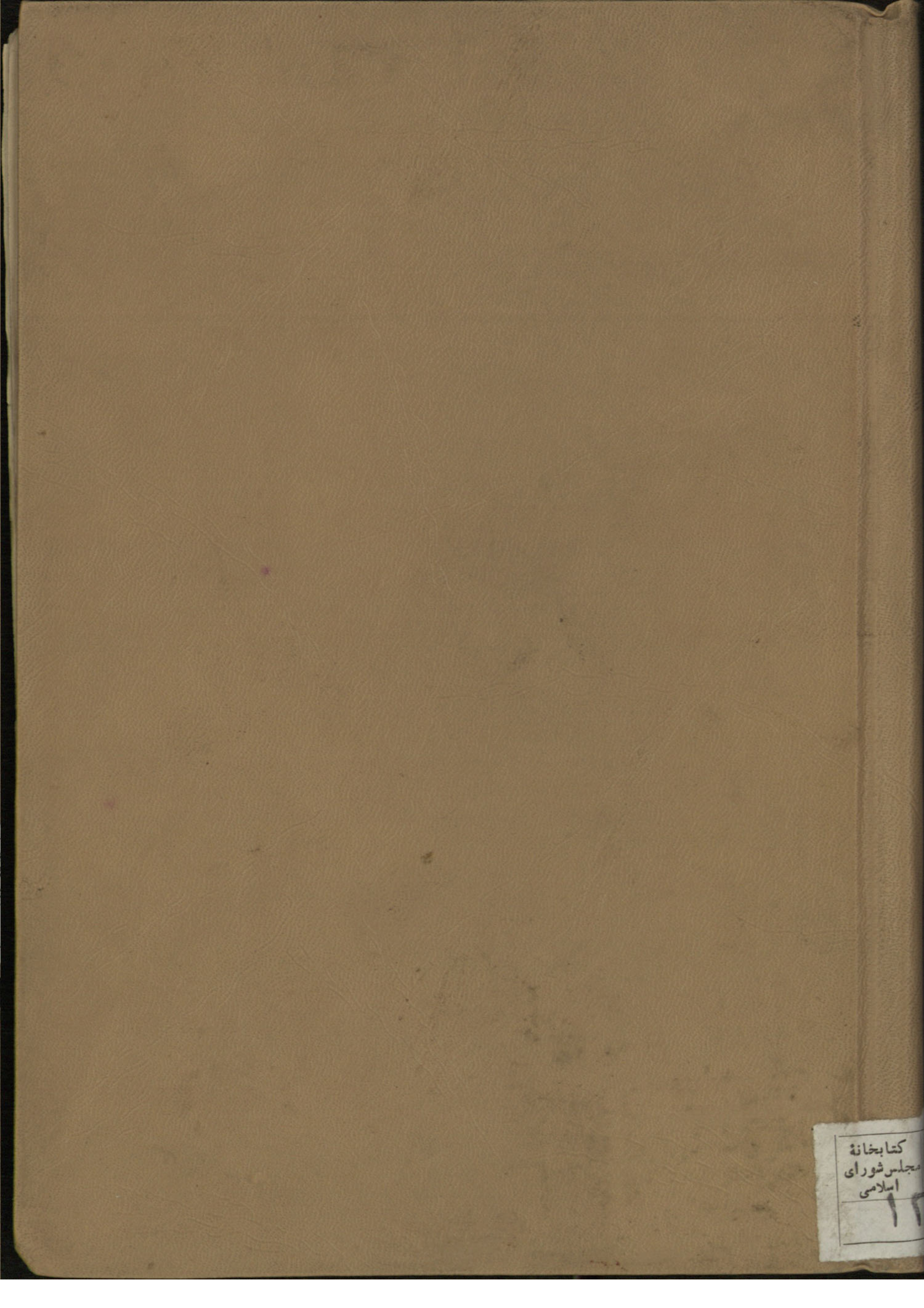
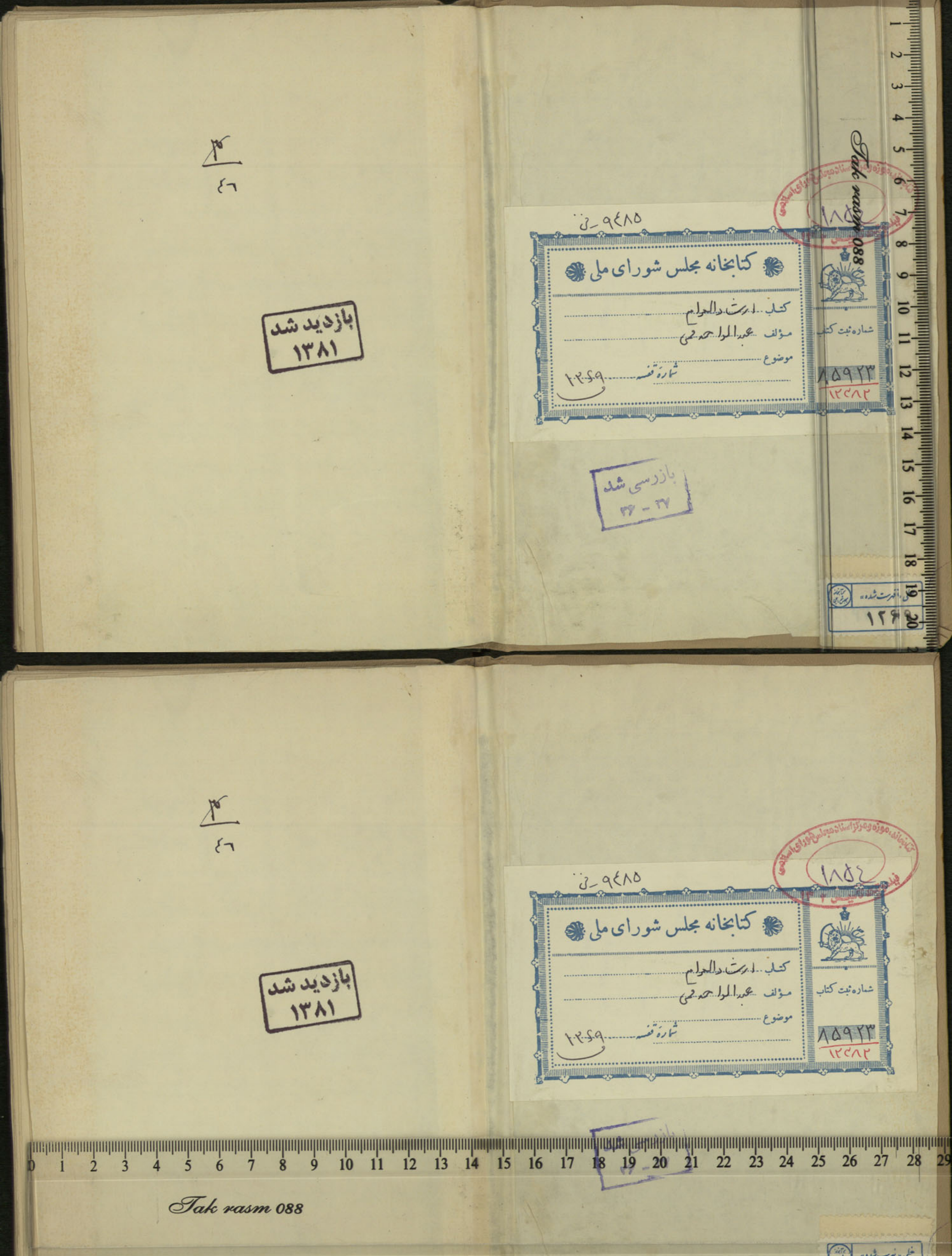

کتابخانهٔ
مجلس شورای
اسلامی
۱۲



بازدید شد
۱۳۸۱
۹۴۸۵_ت
کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره قفسه
شماره ثبت کتاب
۸۵۹۲۳
بازرسی شد
Tak rasm 088
۱۲۶۹



هذا کتاب

ارشاد العوام بسم الله الرحمن الرحیم عبد الواحد قمی

سپاس وشکر بحد کرانه   بود لایق بمعبود یگانه
درود بی شمار حی داور   محمد سرور و با آل اطهر
خصوصا ابن عم و جانشینش   علی کو در صفت باشد قرینش
هزاران لعن بلکه صد هزاران   بجان غاصبان حق ایشان
بدانید ای محبان عزیزان   هر آنکس هست او از اهل ایمان
ز عبد الواحد اینک یادگار است   که ارشاد العوام روزگار است
کسی کو عقل و هوشش هست بسو   بداند هست بهتر این ز جوهر
جواهر فانیست و این نصیحت   رسد فیضش بمردم تا قیامت
اگرچه نزد ارباب کمالات   ندارد قابلیت این مقالات

ولیکن چون

ولیکن چون عوام لاابالی   که اندر معرفت هستند خالی
نه در قید اصولند و فروعند   که نتوان یافت ایشان چه گروهند
اگرچه جملگی از مسلمین اند   نهایت اکثر از مستضعفین اند
چه دیدم کار ایشان بس خراب است   نمودن رهنمائیشان صواب است
بخاطر آمدم از قول شاعر   که فرموده است آن استاد ماهر
اگر بینی که نابینا و چاه است   اگر خاموش بنشینی گناه است
نهادم قدم از فطنت خویش   برای رهنمائی پای در پیش
اگرچه بنده خود نیز از عوام   که معلوم است از نظم کلام
نهایت چون غرض شد محض لله   امید که برون آیند از چاه
بتوابع و دلیل وجه اخصر   نمودم بهر ایشان این محرر
خدای انس و جان از نص قران   بیان فرموده آیت بهر ایشان
که ایجاد شما را نیست علت   سوای معرفت آنکه عبادت

کسی کو معرفت نا کرده حاصل   شده عمرش همه ضایع و باطل
چه این معنی ببشد معلوم باید   بتحصیلش بکوشید آنچه شاید
اگرچه معرفت امر عظیم است   نهایت سعی کن الله کریم است
ببین تو آسمان و هم زمین را   تعقل کن بفضل خود همین را
کسی کو آفریده کل اشیاء   بود ذاتی که دارد این صفتها
سمیع است و بصیر او قدیم است   که حی و مرید است و علیم است
بود کاره ز خلقان در خطایا   نخواهد غیر نیکی از برایا
سخن را آفریده بی درنگی   بچشم جان جمادی مثل سنگی
نگشته عارضی ذاتش صفاتش   که باشد این صفتها عین ذاتش

در بیان صفات سلبی و ثبوتی

نه مثلی باشد او را و نه مانند   منزه باشد از هم زن و فرزند
نباشد دیدنی مانند اجسام   نه جوهر نه مرکب نیست ابهام

محل

محل حادثات و هم عرض نیست   بغیر ذات او چیزی دگر نیست
ندارد او شریکی در خدائی   شود فاسد جهان از دو تائی
چرا انکه یکی خواهد ببارد   یکی خواهد که یک قطره نبارد
نشد مقصود هر دو گر محصل   امور آفرینش شد معطل
اگر مقصود هر دو گشت حاصل   محالی میشود این هست باطل
در این صورت دو امر محال است   امور دنیوی هم زین مقال است
نموده کل مخلوقات را جفت   دلیل آنکه او یکتاست بی جفت
بباید نزد عقل خویش سنجید   بچشم سر کسی او را نمیتوان دید
که دیدن شامل جسم و مکان است   تعالی الله او برتر از آنست
بفهمت آنچه آید کانچنانست   بود و هم تو خالی غیر آنست
نه اول باشد او را و نه آخر   بهر چیزی که خواهد هست قادر
بیان معرفت طول کلام است   باین قدر اکتفا بهر عوام است

در بیان عدالت

چه دانستی خدا را فرد و واحد   بدان او عالم الغیب است و شاهد
بود عادل بحق بندگانش   نباشد غیر این لایق بشانش
کسی راضی شود بر ظلم و عدوان   که او محتاج باشد همچو خلقان
خداوند جهان او بی نیاز است   بهر سر و علن دانای راز است
ستمها جمله فعل بندگانست   خداوند جهان عاری از آنست
چنان میدان بظلم کس رضا نیست   اگر راضی شود چون ما خدا نیست

در بیان اصول دین

اصول دین بود پنج ای برادر   نباشد بیشتر نه هست کمتر
چه اندر معرفت توحید عدلش   بوجهی مختصر کردیم نقلش
سیم باشد نبوت ای نکو مرد   که از لطف و کرم آن خالق فرد
ز روز خلقت آدم الی الآن   فرستاده رسولان بهر خلقان

که بنمایند

که بنمایند ایشان راه راست   همان راهی که خلاق جهان خواست
رسولان بالتمامی انبیا اند   که خلقان را دلیل و رهنمایند
همه معجز نما از حکم یزدان   که هر که معجزه خواهد از ایشان
شده بعد از رسل ختم النبیین   محمد سرور دنیا و هم دین
سر سر خیل جمله انبیا او است   شفیع عاصیان روز جزا او است
شده نازل باو قرآن ناطق   ز بهر رهنمائی خلایق
هر آنکس منکر دین است او را   هزاران لعن و نفرین است او را
بجز دین محمد دین دیگر   ندارد نفعی اندر روز محشر
بحمد الله که ما در دین اوئیم   مطیع ملت و آیین اوئیم
الهی در دم آخر بمیران   تو ما را جملگی در مذهب آن

در بیان امامت

چهارم از اصول دین امامت   بدان تا دین تو باشد سلامت

خبر داده رسول از نص قرآن   که بعد از وی بود ده و شد امامان

بود اول علی آن شاه مردان   که باشد معجزش بیحد و پایان

ولی الله و هم زوج بتولست   بمهرش جمله طاعتها قبولست

امام و مقتدای هر دو عالم   خدایش نصب کرده مصطفی هم

کسی کو بغض او دارد چو خردل   بود اعمال او ناچیز و باطل

ز بعد او حسن دیگر حسین است   که هر دو مرتضی را نور عین است

امام چارمین زین العباد است   که فرزند حسین پاک زاد است

دگر باقر امام پنجمین است   که او فرزند زین العابدین است

ششم فرزند باقر جعفر آمد   که خلقان را دلیل و رهبر آمد

امام هفتمین موسای کاظم   که ابن جعفر است او را اعاظم

ز بعد موسی کاظم رضا دان   امام و هادی خلق خدا دان

تقی هم جانشین بعد از پدر شد   امام و سرور جن و بشر شد

نقی وعسکر

نقی و عسکری سالار دینند   که بعد از والد خود جانشینند

بمهدی ختم گردیده امامت   چو جدش مصطفی اندر رسالت

شده حکم از خداوند یگانه   که غایب باشد از خلق زمانه

چو دنیا پر شود از جور و بیداد   شود ظاهر ز عدلش سازد آباد

خدا روزی کند دیدار او را   دهد فتح و ظفر انصار او را

بغیر از این ده و دو از امامت   هر آنکس کرد دعوی امامت

بود ملعون و از اعدای دین است   بلا شک و بلا ریب و لعین است

در بیان معاد است

یکی دیگر اصول دین معاد است   که بر گشتن بمحشر آن مراد است

هر آن نفسی که در قید حیات است   نصیبش شربت تلخ ممات است

بمیرد هر که در روی زمین است   که کُلُّ مَنْ عَلَیْهَا فَانٍ همین است

ز انس و جن و مجموع ملایک   خدا فرموده کُلُّ شَیْءٍ هَالِک

بقا مخصوص معبود جلیل است   به یَبْقَی وَجْهُ رَبِّکَ این دلیل است

دگر که کس نماند نفخ صور است   زمان یُبْعَثُ مَنْ فِی الْقُبُور است

خبر داده است پیغمبر بامت   ز واقع گشتن روز قیامت

هر آنکس شک کند کارش تباه است   بدنیا و بعقبی رو سیاه است

دگر مردن سؤال قبر میدان   ز بعث و از نشور نامه پران

گذشتن از صراط و وضع میزان   همه حق و دلیلش نص قرآن

بدان قادر تو رب العالمین را   که خلق اولین و آخرین را

تمامی زنده سازد بعد مردن   بمثل روز اول آفریدن

چه آنکس که شده غرقه بدریا   چه آنکس که بهایم خورده او را

چه آن شخصی که در آتش فنا شد   همه خاکسترش اندر هبا شد

بهر صورت بهر قسم ای خردمند   که گردد زنده از امر خداوند

ز نیکان و بدان از انس و از جان   خدا بدهد جزای فعل ایشان

کند ساکن

کند ساکن بجنت مؤمنان را   فرستد سوی دوزخ کافران را

کسی کو اعتقادش غیر این است   باسفل سافلین جایش یقین است

مناجات

خداوندا بقرب و جاه احمد   بماه روی پر نور محمد ص

بکن با مؤمنان محشور ما را   بگردان از کرم مغفور ما را

اگرچه ذرهٔ نیکو نداریم   برحمتهای تو امید داریم

مکن تو از کرم نومید ما را   کرم کن جنت جاوید ما را

در بیان فروع دین

اصول دین چو شد از آن بیانی   کنون باید فروعش را بدانی

فروع دین ده آمد ای یگانه   بود اول نماز پنجگانه

چرا که رکن شرع و قطب دین است   توان گفتن که اصل دین همین است

بمحشر پرسش اول نماز است   اگر مقبول حق بی نیاز است

شود طاعات دیکر جمله مقبول   زپیغمبر شده زین نوع منقول

اکر مردود شد این امر یکسر   شود مردود آن طاعات دیکر

کسی کو کفت ترک آن حلالست   بود وی کافر از اهل ضلالست

نجس باشد چه سک از اکل و بشربش   کسی کو شد چنین معلوم قربش

چه دانستی کنون میکن مراعات   نماز خویش را در کل اوقات

در اول کن مراعات وضویت   اکر خواهی که باشد آبرویت

چه خشت اولین را کج نهادی   مکن بر آن عمارت اعتمادی

وضویت را چه خشت اولین دان   اکر کج شد نمازت کشت ویران

دکر در اول وقتش ادا کن   تو نیت را تقرب بر خدا کن

خدا را دان سزاوار عبادت   باین نیت شود حاصل سعادت

پس از نیت بکو تکبیر احرام   قیام و هم قرائت میکن اتمام

بجا آور رکوع و سجده ها را   تمام و ققها و شرطها را

بارام

بارام دل و بی خوف و خشیت   خدای خویش را میکن عبادت

اکر تقلید کردی مردمان را   ندانستی همه معنی آنرا

تو خود انصاف ده کین چه نمازست   کجا مقبول حق بی نیاز است

بکن سعی و بکن جهد ای برادر   شب و روز و که و بیکه مکرر

که شاید معنی آنرا بدانی   درائی در بهشت جاودانی

و کر نه روز محشر پای میزان   بمانی تو بکار خویش حیران

مناجات

الهی کرچه جمله رو سیاهیم   فقیر و عاجز و بی اختیاریم

بر سم بنده کی هستیم جاهل   همه اعمال ما ناچیز و باطل

تو از فضل و کرم ای فرد سرمد   ببخشا عاصیان را بر محمد

دربیان روزه

فروع دین یکی دیکر صیام است   که روزه معنیش نزد عوام است

شده واجب بامر حق عادل   برای بنده کانش روز کامل

اکر خواهی شود دین تو معمور   بکیر این روزه را در ماه مذکور

دلت را با زبان میکن موافق   بکن نیت تو پیش از صبح صادق

ز اکل و شرب نفس خود نکهدار   ز وقت صبح تا هنکام افطار

ز فحش و غیبت و ناکفتنیها   ز کذب و دیدن نادیدنیها

زبان و چشم و کوش و دست و پا را   نکهدار و بکن راضی خدا را

اکر کود جنب چه مرد و چه زن   به پیش از صبح باید غسل کردن

اکر ماندند ایشان در جنابت   ندارد روزه نفعی در قیامت

اکر سر را فرو بردی تو در آب   بعمدا مبطل آمد نیک دریاب

اکر عمدا کنی یک روز افطار   بود کفاره اش شصت روز ناچار

و یا یک بنده را آزاد کردن   و یا اطعام شصت مسکین نمودن

کسی کو سر بپیچد زین عبادت   نکیرد روزه از راه شقاوت

بدو کفتن

بد و کفتن مسلمان هم روا نیست   چرا که او بدین مصطفی نیست

غرض که روزه اث شد پاک بیغش   سپر کردد برای حفظ آتش

ذکوه فطره

زکوة فطره شد یکصاع واجب   ز هر جنسی که باشد قوت غالب

کسی کو قوت یکساله اش تمام است   اکر ندهد صیام او حرام است

دربیان زکوة مال

زکوة مال نیز از شرع دین است   کسی که مانع آن شد لعین است

بقرآن هرکجا امر صلاة است   ز بعدش آیه آتوا الزکوة است

شتر با ماده کاو و کوسفند است   زکوة هر یکی کویم که چند است

و لیکن شرط که آن انعام یکسال   که از صحرا خورند آنها نه از مال

دربیان زکوة شتر

به پنج اشتر یکی کوسفند   بده بر مستحق و مستمندی

دیکر تا ده همین باید یکی داد   چو ده شد دو بده کر یار ارشاد

بود تا بیست و پنج اشتر نصابش   باین دستور میباشد حسابش
به بیست و پنج چون شد یکی زیاده   بده یک اشتر یکساله ماده
بسی و شش دو ساله ماده باید   سه ساله در چهل و شش میفزاید
بشصت و یک رسد چون اشترانت   بده یک چار ساله بی خیانت
ز هفتاد و شش اشتر لا محاله   دو ماده میده آن هر یک دو ساله
نود را چون یکی بالا بیفزود   سه ساله دو بده در راه معبود
صد و بیست و یک اشتر لا محاله   ز هر پنجه یکی اما سه ساله

در بیان زکوة گاو

اگر مالک شوی سی گاو ماده   بده یک ساله گاوی بی زیاده
چهل چون شد بده گاوی دو ساله   بایشان که خدا کرده حواله

در بیان زکوة گوسفند

زکوة گوسفند از چل یکی دان   اگر انصاف باشد اندکی دان

همی یک

همین یک میدهی تا یک صد و بیست   دو میده چون فزاید بر صد و بیست
دویست و یک چه شد انگه سه باید   بده سه تا بسیصد انچه شاید
ز سیصد تا اگر افزوده است یک   زکوتش شد چهار این نیز اندک
رسد چون چارصد از صد یکی ده   اگر شد صد هزار از صد یکی ده

در بیان زکوة اسب

زکوة مادیانم هست سنت   بشرع مصطفی و دین و ملت
کسی کو مؤمنست و پاک کردار   بود هر مادیان سالی دو دینار
اگر مال خدا را خوب داری   مسلمان باشی و پاک اعتقادی
حدیث معتبر گشته روایت   که در هنگامهٔ روز قیامت
ز انعام ثلث ارباب هاشان   ببینداند زیر دست و پاشان
چه گاو و چه شتر چه گوسفندان   بشاخ و پا لگد بعضی بدندان
زنند و بشکنند و پاره سازند   چرا ایشان زکوة ما نداد ند

کسی کو عاقل و دین دار باشد   چرا کاری کند که خوار باشد
خدایا تو هدایت کن بخیلان   که شاید نشنوند اغوای شیطان

در بیان زکوة طلا و نقره

هر آنکس کو طلا و نقره دارد   زکوتش واجب است گر سکه دارد
بشرط آنکه از بهر ذخیره   بر آنها بگذرد یکسال تیره
طلا باشد نصابش بیست دینار   زکوة آن بسالی نیم دینار
ز نقره از دو صد درهم بده پنج   اگر کم داری ار داری بسی گنج
چهل یک کن حساب و ده زکوتش   وگرنه میشوی سوزان باتش
بقرآن آیتی واضح درین باب   شده نازل که گردد زر همه آب
که اندر کیر و دار روز محشر   خداوندان گنج و نقره و زر
بخیلانی که مال حق ندادند   زکوة و خمس اخفا اندادند
تمامی را ملایک حاضر آرند   طلا و نقره هاشانرا بیارند

در آتش

در آتش جملگی را گرم سازند   چنانکه زرگران زر را گدازند
نهند اول به پیشانی ایشان   دگر گردند خلق محشر از ان خروشان
دگر بر پشت و پهلوشان گذارند   خسیسان زان عقوبت خوار و زارند
خطاب آید که ای قوم ستم کیش   چشید این عذاب از خست خویش
چه دانستید ای ارباب مروت   برون آرید از سر کبر و نخوت
زکوة و خمس خود را وا مگیرید   که تا در قعر آتش جا نگیرید

در بیان زکوة جو و گندم و خرما و مویز است

ز اجناس زکوتی چار چیز است   جو و گندم دگر تمر و مویز است
که از ملک و زراعت گشته حاصل   پس از وجه خراج و اجر عامل
چه سیصد من بتبریز است تخمین   زکوتش را بده ای صاحب دین
وگر آبش ز دلو و از چاه   تو نصف عشر ده در راه الله
وگر از بارش است یا آب جاری   زکوتش ده یک آمد تا بیاری

بود زرچیدن وقت حصادش / بمسکینان بکن قدری نوازش
حبوبات دگر مجموع یکسر / زکوتش سنت امدای برادر

در بیان خمس آل محمد

کنون بشنو سخن از خمس مالت / بخیلان زانکه باشد خجالت
ز رنج و وسعت و کسب و تجارات / ز محصولات صحرائی و باغات
حساب خرج و دخل خویش میکن / ز چیزی نه کم و نه بیش میکن
ز اول وضع کن مال و منالت / عوارضها که باشد خرج سالت
ز آذوقه زکوة و از ضرورات / حساب سالیانه کن مؤنات
پس از اینها هر آنچه زاید آید / بامر حق در آنها خمس باید
دگر مال حلالی یا حرامی / شود مخلوط و تحصیلش ندانی
چه دادی خمس آن باقیش پاکست / بهر مصرف رسانی تو چه باکست
ز گنج و معدن و عرض و غنیمت / بده خمس هم بعد از مؤنت

دگر ملکی که ذمی از مسلمان / خریده خمس آن باید هم آن
هر آنکس داده باشد خمس مالش / بفردای قیامت خوش بحالش

مناجات

خداوندا بحق اسم اعظم / بحق مصطفی شاه مکرم
بحق ابن عم و جانشینش / علی ابن ابیطالب امینش
بفرزندان و اولاد کرامش / دگر ذریهٔ با احترامش
تو بیزار از دل ما حب دنیا / که باشد آن سر جمله خطاها

در بیان مستحقین زکوة

شمارم مستحقین را تمامی / بحکم شرع یکیک را اسامی
فقیرانند و مسکینان و درویش / که دارند آرزوها در دل خویش
دگر ابن سبیلند و مسافر / که از بهر وطن آزرده خاطر
دگر آن غارمان که قرض دارند / ز روی قرض خواهان شرمسارند

غلامانی که مولاشان کتابت / بایشان داده بهر اخذ قیمت
دگر ایشان که عمال زکواتند / بحکم شرع نیکو در صفاتند
دگر آن غازیان که در جهادند / سر خود در راه دین بدادند
اگر که مستحقین گشته نایاب / بده راه خدا و فیض دریاب
بده تو مجتهد را خمس مالت / که بر سادات او سازد حوالت
اگر که مجتهد باشد ز تو دور / بنزد عالمی بر هم بدستور
که او بر مجتهدین می رساند / که او هم مستحقین میشناسند

در بیان حج بیت الله

چه پنجم از فروع دین بود حج / شنو پند و مرو از راه دین کج
خدا فرموده در قرآن محکم / که حج واجب بود بر نسل آدم
بآن شرطی که باشد استطاعت / رود آن راه را با استراحت
بود خرجیش از راه حلالی / بهر صورت ز شک و شبهه خالی

بری الذمه باشد از خلایق / دگر خمس و زکوة و حق خالق
دگر خرجی باولاد و عیالان / ز رفتن تا به برگشتن بایشان
دگر امنیت راه از شروط است / که با خوف و خطر آن حج سقوط است
چه شد آن شرطها جمله محقق / بباید رفت عذری نیست الحق
کسی کو زین سعادت روی برتافت / دگر او رستگاری از کجا یافت
بوقت مرگ میگویند او را / بمیر اکنون یهودی یا نصاری
الهی حرمت آل پیمبر / که روزی کن تو ما را حج اکبر

در بیان جهاد با کفار

جهاد کافران از شرع دین است / هر آنکس پشت کرد آن هم لعین است
اگر باشد امام عصر حاضر / بهر نحوی رسد او را بخاطر
بکن فرمان او را جانفشانی / وگرنه تو ز خیل عاصیانی
وگر نایب یقین سازد امامت / بکن در خدمت او استقامت

غرض از این جهاد اعداء دین است　　مجاهد با شهیدان همنشین است

خدا ظاهر کند صاحب زمان را　　که تا در خدمتش بخشیم جان را

در بیان امر معروف

فروع دین یکی هم امر معروف　　که گویا این زمان گشته است موقوف

تو بگشا چشم و گوش خویش بشنو　　که تا گویم ترا این معنی از نو

که بر هر فردی از افراد انسان　　بود واجب که باشد حکم قرآن

باین معنی که اول نفس خود را　　مصفی کن ز مجموع خطایا

بهر نیکوئی و هر واجباتی　　تو کوتاهی مکن تا در حیاتی

پس از خود مردمان را ساز آگاه　　بر آر افتاده گان را از ته چاه

بکن معلوم ایشان راه عقبی　　که این است و چنین است فعل تقوی

هر آن امری که در شرع است پیدا　　بفعلش مردمان را ساز راغب

دگر بر سنتیها امر ترغیب　　بود سنت بمثل امر ترغیب

در بیان نهی منکر

ز نهی منکرت سازم خبردار　　ز گوشت پنبهٔ غفلت برون آر

بود واجب بقرآن نهی منکر　　بکل مردمان جان برادر

سه نوع است نهی منکر بدانی　　بود قلبی و دستی و زبانی

باین معنی که از قلب فرجه　　تو باشی منکر فعل قبیحه

اگر بینی کسی مشغول آنست　　زبانی گو که این کار دست زیانست

بکن او را نصیحت تا توانی　　بنرمی و بلطف و مهربانی

اگر او سر بپازد در نصیحت　　همان شد مرتکب فعل شنیعت

اگر داری تسلط را حقیقی　　بر آن عاصی بزن چوب طریقی

غرض از نهی بس این چوب باشد　　چه بتوانی زدن بس خوب باشد

اگر دانی که دایم در فساد است　　بشو ساکت بکن کوتاه از او دست

بد او را تو دشمن دان و بگذر　　مکن الفت باو یکبار دیگر

وگر شخصی است که او خوف دارد　　ندارد پیش او نهی اعتباری

نباشد واجب او را نهی کردن　　تو بگذار دش بخود خویش بکردن

شده در این زمان بر عکس موصوف　　بهر جا نهی منکر امر معروف

ز بسکه مردمان مغرور و مستند　　بهر جا و مقامی که نشستند

تمامی نقلشان از باغ و بستان　　ز اسب و از الاغ و گوسفندان

بحث و غیبت و بهتان و دشنام　　همه مشغول این از صبح تا شام

بغیر از فعل منکر چیز دیگر　　نباشد شغلشان این قوم ابتر

الهی برسان صاحب زمان را　　که ارشادی دهد این مردمان را

در بیان تولا

تولا دوستی با مصطفی دان　　دگر با مرتضی و آل ایشان

نشان دوستی را گر ندانی　　بگویم معنیش را تا بدانی

بهر جا نام ایشان گشته مذکور　　دل مؤمن شود فی الحال مسرور

بسادات ذوی القدر کرامی　　باولاد امامان بالتمامی

تو حرمت کن دگر تعظیم ایشان　　بهر مجلس بهر جا صدر بنشان

اگر دانی که ایشان بی‌نوایند　　برای حاجتی نزد تو آیند

ز خمس واجبی شان کن اعانت　　مکن در مال پیغمبر خیانت

بهر قسم و بهر صورت مراعات　　بکن بر جملهٔ اولاد سادات

که فرموده است پیغمبر بامت　　نخواهم از شما اجر رسالت

اگر خواهی که دلشادم نمائید　　شما نیکی باولادم نمائید

هر آنکس هست محتاج شفاعت　　نکو میکن باولادم مراعت

برای حق تعالی صالحان را　　برای خاطر من طالحان را

در بیان تبرا

تبرا لازم آمد چون تولا　　تبرا چیست بیزاری ز اعدا

بایشانی که اعدای رسولند　　بمعنی غاصب حق بتولند

باولاد علی لشکر کشیدند ؛ تمامی را ز کینه سر بریدند
خدا و مصطفی و آل اطهار ز از این قوم شقاوت پیشه بیزار
هر آنکس دشمن این خاندانست هزاران لعن حق بر ذات آن است
تو هم اکنون اگر از شیعیانی محب خالص این خاندانی ؛
اگر خواهی شود دین تو کامل بکن بیزاری از این قوم باطل
ز بعد هر نماز و صبح و شامی بکن لعنت باین اعدا تمامی

در بیان صرف نمودن عمر

چه دانستی تو اصل و فرع دنیا بدان قدر حیات نازنین را
مکن ضایع تو اوقات عزیزت ز من بشنو اگر باشد فتوت
شب و روز بیست و چهار ساعت مکن توجه را صرف معیشت
عبادت استراحت هم ضرور است سه قسمش کن که از انصاف دور است
رسول حق چنین فرموده ما را سر جمله خطاها حب دنیا ؛

تمام انبیا

تمام انبیا و اوصیا شان ز دنیای دنی بیزار ایشان
مر ایشان را نه مالی نه اساسی شدند قانع بیک کهنه پلاسی
امیر المؤمنین آن فخر مردم بدنیا او نخورده نان کندم
دکر سلمان و بوذر از صحابه تمام عمر در دار خرابه
بشبها قائم و در روز صائم بامر آخرت مشغول دائم
بنان خشک و سرکه یا پیازی در این دار فنا کشتند راضی
من و تو کی سک ایشان نباشیم چرا پس اینقدر اندر تلاشیم
هر آنکس مؤمن و پاک اعتقاد است کجا دنیا و اسبابش بیاد است
تو هم از دل برون کن حب دنیا که باشد آن سر جمله خطاها
در رزقت آنچه آید باش قانع بشو راضی بتقدیر صانع
بکن صرف و خدا را شکر میکن حذر از کفتهای کفر میکن
کهی میباش مشغول عبادت کهی میخواب و میکن استراحت

که دنیا را نمیباشد بقائی نکه تا کردهٔ اهل فنائی ؛
اکر بر هم زنی تو مال و دولت فزاید صد هزاران ترس و خوفت
که آیا این نصیب ظالمانست و یا بر فرض بهر وارثان است
اکر شد انقلابی من چه سازم اکر مالم ز کف شد بر که نازم
در این اندیشه دایم در شب و روز تمامی دشمنند یاران جانسوز
برای مردنت در انتظارند جز این با تو سر و کاری ندارند
تو در تحصیل مال و زهوشو ز بهر دیکرانی در تک و پوی
نه خس مال دادی نه زکوتت که خواهد داد از بعد وفاتت
بغیر از آنچه دادی یا بخوردی بکو غیر از کفن دیکر چه بردی
بغافل مردی و مالت بخوردند بآمرزش یکی نامت نبردند
چنان مالی که بهر دیکرانست اکر هیچش نباشد بهتر آنست
بحال و کار خود میکن نظاره اکر تو عاقلی یکفی الاشاره

شنو ای طالب

در باب سلوک با خلق

شنو ای طالب راه هدایت که تا پندی بکویم از روایت
خدا فرموده در قرآن محکم خطابی بر تمامی نسل آدم
که مجموع شما از مرد و از زن همه هستید خلق و بندهٔ من
پدر آدم بود حوا است مادر تمامی از مسلمان خواه کافر ؛
ولیکن هر که او پرهیزکار است بدرکاه من او را اعتبار است
نسبها را بمحشر نیست سودی اکر تو پادشه یا هر که بودی
عمل کر صالحست آنوقت خاصی وکرنه نزد ما هستی تو عاصی
نظر کن تو بدقیانوس و قارون که بودند صاحب کنج فراوان ؛
بدرکاه خدا عاصی چه کشتند ؛ کنون محروم از بوی بهشتند ؛
شدند در آتش سوزان مخلد عقوبتهای کوناکون مؤبد
ز ایمان و عمل سلمان و بوذر بجنت همدم و یار پیمبر ؛

عزیزا چه فهمیدی تو اینی ۱   بشو تو پیرو دین مبین را
مکو که من فلان ابن فلانم   ویا اینکه چنینم یا چنانم
کسی کو خلقتش ز آب منی شد   کجا او لایق کبر و منی شد
کسی کو را غذا از خون حیض است   تکبر کردن او را چه فیض است؟
تو هستی حامل مشتی نجاسات   ز بول و غایط و خون و کثافات
در اینصورت چرا خود را کنی کم   تفاخرها کنی هر دم بمردم
بدنیا خوش سلوک و مهربان باش   بعقبی رو تو در صدر جنان باش
بمردان باش مشفق چون برادر   زنان را جمله میدان همچه خواهر
اکر بنده اکر آزاد باشد   چنان کن کز سلوکت شاد باشد
بهر کس میرسی میکن سلامش   تواضع کن ز بهر احترامش
تواضع کن دمادم با خلایق   که باشد این صفت محبوب خالق
ملایم کن بخلقان کفته کو را   مکن فریاد بد یا ها و هو را

مکن تو عربده

مکن تو عربده بسیار با خلق   میفکن وقت غیظت باد در حلق
که اینها جملکی فعل قبیح است   بقران و احادیث صحیح است
بهر جا ژنده پوشی را به بینی ۴   مبادا خویشتر ابروی کزینی
که هر کنجی بویرانه‌ها نیست   جواهرها بخاک اندر نهان است
دکر با کافر و کبر و مسلمان   چنان سر کن که بعد از مرکت ایشان
همه دلخسته و مهجور باشند   نه این کز مردنت مسرور باشند
ز خادم و ز ملازم و ز غلامان   ز شاطر مهتر و از ساربانان
ز حمامی و دلاکی و چوپان   ز جولاهان و صباغان الوان
ز خیاطان و حدادان و نجار   ز هر صنفی که دادی تو سروکار
چه کوتاهی کنند در کار خویشان   مده فحش و مزن زنهار ایشان
بده انصاف خود ای با سعادت   که کر ایشان نباشند بهر خدمت
که اسبت را کند تیمار دایم   بخدمت مجلست را کیست قایم

که از بهر ت چرا ند کوسفندان   بهر کوه و بهر دشت و بیابان
که خواهد کرد او اشتر چرانی   که خواهد کرد میل کاروانی
بحمامت که کلخن را بسوزد   که بهر تو اشد سرت کی رخت دوزد
که میبافد لباست را بهر باب   که خواهد رنک کردن نیک در آب
کر امقد و رباشد غیر حداد   مصالح سازد از آهن و فولاد
اکر استاد نجاری نباشد   که از چوب این مصالح مهیا شد
اکر دهقان نباشد این ز آیین   که میسازد بکو ایمرد یا دین
تمام کارها از این قیاس است   ز هر صنفی که آن در نوع ناس است
تعقل کن بخود ایمرد عاقل   که انجمله نباشد لغو و باطل ۴
همه از قدرت و لطف الهی است   برای بندکان روسیاهی است
کسان کاین نوع خدمتکار باشند   تمام سال در آزار باشند ۴
نمیدانی چرا تو قدر ایشان   چرا ضایع کنی تو اجر ایشان ۱

۵۳۰ نوز

بده تو مزد ایشانرا تمامی   که میماند بعالم نیک نامی ۴
بایشان جمله محتاجند خلقان   چرا آزرده باید کرد ایشان
چه شد کاینها ضعیف و بینوایند   نه آخر بنده و خلق خدایند
اکر امروز نزد تو ضعیف‌اند   قیامت محتمل کاینها شریفند

مناجات

الهی جمله را بیدار کردان ۴   ز خصلتهای بد بیزار کردان
که شیطان کار ما را بس تبه کرد   بدرکاه تو ما را روسیه کرد
اکر لطفت نباشد وای بر ما   از این افعال ما صد وای بر ما

در باب سلوک با همسایکان

اکر خواهی که هر کز در نمانی ۴   بکن همسایکانرا مهربانی
مرو در پشت بامش در تماشا   که باشد این ز فعل سوء فحشا
ببینی کر تو عیبی را از ایشان   ندیده کیر و چشم از وی بپوشان

مبادا عیب ایشان فاش سازی　　اگر خواهی بعقبا سرفرازی

اگر همسایهات محتاج باشد　　بآنچیزی که ما یحتاج باشد

مثال اره و بیل و کلنکی　　بده زودی بایشان بیدرنگی

چه شد بیمار کن او را عیادت　　که میباشد ثوابش چون عبادت

اگر کودید با هم گفت وگوئی　　مبادا حرف بد با او بگوئی

بصلح و آشتی تعجیل میکن　　ثواب از بهر خود تحصیل میکن

اگر زاو کینه در سینه داری　　نماز تو نباشد اعتباری

در مذمت عیب گفتن

مگو تو عیب کس زنهار زنهار　　بترس از کردگار فرد جبار

که بی عیب آن کریم ذوالجلالست　　وگر نه بندگانش را محالست

اگر انصاف خواهی دار دانی　　که معیوبی خودت اما ندانی

خیالت می‌رسد تو مرد خوبی　　وُ آلوده چندین عیوبی

عیوب باطن

عیوب باطنت گر خلق دانند　　تو اکوچه بکوچه میدوانند

در اینصورت مگو عیب کسانرا　　بپوشان تو عیوب دیگرانرا

که روز حشر علام الغیوبت　　بپوشد از کرم جمله عیوبت

در باب برّ والدین

خداوند جهان اندر کلامش　　به برّ والدین کرده سفارش

کنون بشنو که برّ والدین چیست　　چسان باید ترا با والدین زیست

رضای والدین با شکر یزدان　　قرین گشته است اندر نص قرآن

بغیر از سجده کایشانرا نشاید　　برای کردگارت سجده باید

وگر تکلیف عصیانت کنندت　　که باشد اندر آن دین را اگر تلفت

اطاعت اندر آن جائی نباشد　　مبادا دین تو از هم بپاشد

بجز این حکم ایشان بر تو جاریست　　اطاعت کردن تو رستگاریست

مزن بانگ و مبر تو نام ایشان　　که لایق نیست این در شان ایشان

طلب کن

مکن سبقت تو در رفتن بایشان　　ادب کن در سخن گفتن بایشان

چه تقصیری کنی که میزنندت　　بایشان اف مگو گر میکشندت

بایشان وقت خوردن میزبان باش　　تو هم بالعکس همچون میهمان باش

باینمعنی که بر ایشان خورانی　　ز جنس ما حضر از مهربانی

اگر خواهی بعقبا روسفیدی　　کلی یا میوهٔ چیزی که بینی

بدست آید اول ده بایشان　　نصیب خود ببر از بعد ایشان

ز بهر ایشان دعا میکن مکرر　　ز بهر و الخصوص از بهر مادر

کاین فرموده و حکم الهی است　　کسی چون این سلوک از پارسائیست

خداوند کریم فرد جبار　　کند اولاد ما را جمله ابرار

در باب سلوک با عیال

عیال تو همه چشم از تو دارند　　بتو بعد از خدا امید وارند

تو هم اینخانه را چون کدخدائی　　بزن از بهر ایشان دست و پائی

طرقی

طلب کن روزی ایشان ز خالق　　بکن صرف همه با هم موافق

زن و فرزند و دیگر خادمانت　　تمامی را بده از آش و نانت

لباس هر یکی را در خور او　　بپوشان جمله را از زشت و نیکو

ز هر چیزی خدا داده بدهشان　　تو هم خود را بدان شخصی از ایشان

عدالت کن مکن بی اعتدالی　　که سالت میشود بر تو وبالی

برآور تا نباشی از بخیلان　　که هر کس او بخیل خادمانست

همه مالش نصیب ظالمانست

بفرزندان خود نام نکو نه　　بکن ملا و انکه پیشهٔ ده

بسال هشت و نه چون پا گذارند　　بگو ماه مبارک روزه دارند

اگر سال دهم کردند اخلال　　بترسان و بزن ایشان در آنحال

نماز و روزه و آداب ایشان　　تمامی را بده تعلیم ایشان

بهر چه کان ادب را هست شامل　　بگو تا فهمشان گردند قابل

که هر کس ناخلف شد نسل و زادش   بلا شک والدین را بود بادش

در باب خیرات و مبرات

نه‌دانی که معنی مبرات   غرض از معنی او خیر و خیرات
یکی باشد از آنها وقف قران   که کل مردمان خوانند از آن
یکی دیگر تو مسجد ساختن دان   و یا چاهی کنی اندر بیابان
پلی را یا رباطی که خرابست   بتعمیرش اگر کوشی ثوابست
دگر از نو بنا کردن توانیها   شود نام تو نیک اندر دو دنیا
یکی دیگر اگر باغی نشانی   تو از بهر خدا در راه فانی
غرض که مایهٔ فوز و نجاتست   هر آنچه باقیات و صالحاتست
خدا مغفور سازد خیرینرا   بایشان جاده خلد برینرا
الهی جمله را از خیرین کن   تمامی را بحوران همنشین کن

در باب سخاوت گوید

وصیت

وصیت میکنم این و رهیده   ز من بشنو که گوی دین برگزیده
سخاوت پیشه کن تا میتوانی   که در دنیا و عقبی در امانی
هر آنکس دارد او جود و سخاوت   اگرچه باشد از اهل شقاوت
چو از بهر خدا باشد ضمیرش   شود از بهر مردن دستگیرش
اگرچه بت پرستی بود حاتم   سخاوت کردش از آتش مسلم
کسی کو دین دارد و متقی است   زکوة و خمس داد مرد سخی است
سخاوت آن بود که گاه و بیگاه   دهی بر بینوایان راه الله
یتیمانرا تو میکن دلنوازی   غریبانرا تو رهنمائی
دگر زوارا را میکن اعانت   نمودی دین تو گردد سلامت
سخاوت آن نباشد تو که مالت   رسانی مصرف اهل ضلالت
کنی هر شب ضیافتها رنگین   بجمعی احمق و بیقید و بیدین
بروز عیدها و در عروسی   نمائی خودنمائی و عبوسی

بیاری مطرب و ساز و کمانچه   تکلفها کنی بر خوان و خوانچه
دگر قند و نبات و نقل و حلوا   ز بسیاری نباشد مجلس جا
دهی خلعت بر قاصان و قوال   که نامت را بمجلسها کنند یاد
یتیم و بینوایان و فقیران   برهیرون عارت خوار و گریان
ازین اطعام و ازین جمله نعمت   نباشد بهر ایشان غیر حسرت
بداین مصرف رسانی گر تو گنجی   نمیباشی سخی از من نرنجی
بود تبذیر این از حکم قران   برادر شد بشیطان فاعل آن
چه دانستی سخاوت را طریقت   اگر هستی تو از اهل سلیقت
هر آنچه میکنی تو صرف باطل   بده راه خدا ای مرد عاقل
که در روز جزا و خواند اعمال   تو سالم باشی و هم فارغ البال

در صفت قرائت قران

چنان بشنو که تا از لطف یزدان   بگویم شمهٔ از فضل قران

شده در جامع الاخبار مسطور   حدیثی از رسول الله مذکور
خطابی کرد انحضرت بسلمان   که یا سلمان بخوان پیوسته قرآن
چو از بهر خدا یک آیه خوانی   چه در راهش دهی گنج روانی
ثواب آیه باشد بلکه افضل   بداند این هر آنکس هست اعقل
اگر شخصی بخواند عشر قران   بود کفارهٔ جمله گناهان
عطا میکرد از فرمان باری   ثواب صد شهید از بهر قاری
بهر حرفی دهندش نور تابان   که ظلمتها بروی گردد آسان
تن قاری باتش هم حرامست   که قران ورد او هر صبح و شامست
ثواب والدینش نیز بشنو   ز الطاف خدا تو شاد میشو
شمار از سورها هر سوره بکشم   ز فردوس برینشان میدهد هم
که مجموعش ز مروارید اخضر   بهر شهرش هزاران هم بود در
بهر یک در هزارش هست دربان   کاستبرق بود در دست ایشان

بهر دیگر هم صد هزارش بود تخت که افکنده بر آنها حوریان رخت
بهر حوری هزاران گیسوان است چه گیسو جمله کی عنبر فشانست
ز گردن بندها و گوشواره جواهرهای دیگر بیشماره
ز بهر خدمت حوران کنیزان ستاده جملگی چون ماه تابان
دگر از خوان نعمت صد هزار است در آنها لون و نعمت بیشمار است
غرض از وصف الحصرت بسیان تمام عقلها هستند حیران
یکی از صد هزارش گشت مذکور چرا که هست از عقل بشر دور
ولی شخصی که باشد مرد قاری بدین و مذهب او اعتباری
کند اول وضو بهر طهارت اگر خواهد بود از روی حلاوت
دیگر باید که از روی تدبر کند در معنی قران تفکر
حضور قلب و ترتیل و قرائت کند این جمله در قران رعایت
اگر با اعتنا باشد بقرآن کند پیوسته قران لعن بر آن

چه دانستی تو فضل و وصف انوا شنیدی اینهمه وصف جنانوا
مکن تو لاو بخوان در روز و شب که حاصل میشود بهر تو مطلب
بکن اولاد خود را جمله قاری که ضایع نیست اجرت نزد باری

مناجات

الهی که کادا حق قرآن دکر پیغمبر و جمله امامان
که قرآن را انیس قبر ما کن بآن در روز محشر حشر ما کن
قیامت گرچه سخت و هولناکست اگر مونس شود ما را چه باکست

در باب ذکر گفتن

عزیزا گوش دار از من نصیحت بدان از من تو این پند غنیمت
تعقل کن با عضایت نظر کن بگو با نفس خود او را خبر کن
که هر عضو تو از معبود باری نموده خلقتش معبود باری
از آنجمله زبانت بهر ذکر است تو را چه میشود آیا چه فکر است

اگر خواهی کنم من از روایت حدیث معنی قران روایت
که بر دوشت نشسته دو فرشته بهر چه دم زنی در دم نوشته
ز خیر و شر و از هر گفت و گوئی شود در نامه ات ثبت آنچه گوئی
چه دانستی تو این هشیار میباش بذکر حضرت جبار میباش
مگر دو گو تو از تسبیح و تحمید دگر تهلیل و پس تکبیر و تمجید
مگو حرفی که میباشد و بالش بگو صلوات بر پیغمبر و آلش
گزین لاطایلات و هرزه گوئی بقدر ذره نیکو نجوئی
بلی چیزی از آنها گشت عاید بهر ساعت گناهت هست زاید
حدیثی هست از ختم النبیین بکن گوش و ثواب ذکر را بین
چه شد جاری بتهلیلی زبانت بگی صلوات هم ده بعد از آنت
شود مخلوق مرغی سبز فی الحال بسوی عرش میگیرد پر و بال
دو بالش باشد آن مرغ محلل ز مروارید و یاقوت مکلل

رسد از مشرق و مغرب دو بالش پرد تا پای عرش و انتقالش
بیامرز ایخدا تو ذاکر ما را بیفکن در جهنم منکر ما را
خطاب آید که می آمرزیم او را بهشت خلد میبخشم او را
ز بهر ذاکر استغفار دایم کند این مرغ و بر جا هست قایم
دگر تسبیح و تحمیدات و تکبیر ثواب جمله از این نحو میگیر
هر آنکس عاقل است پیشش عیانست که از خروار یک مشتی نشانست
خداوندا بغیر از ذکر و قران زبان را بلا طایل مگردان

در باب تجهیز مردگان

بدان مؤمن اگر دین تو باشد چه شخصی مرد و هم دین تو باشد
بود واجب باو تغسیل و تکفین باداب که شارع کرده تلقین
بکل مردمان فرض کفائیست چه کوتاهی کنی با اعتنائی است
گذارندش نماز و دفن سازند و تأخیری بهیچ امرش نسازند

زهر کس انچه میاید بهر کار   چه حمال و چه غسال و چه حفار
بباید قصد کردن محض الله   نه از بهر ریا و عزت و جاه
بدیدم در حدیثی این روایت   که هر کس کرد میت را حمایت
باین نیت بوسم از معاشش   خدا بخشد کناه هر معاشش
چو این معنی شنیدی ای وفادار   اگر میرد غریبی بیکس و زار
ویا بیچاره یا بی نوائی   که از موکش نمیاید صدائی
ندارد کفن و نه نان و حلوا   اگر خواهی تو عقبا پیش نه پا
بکن تو دوستان خود خبردار   برو بیچاره را از خاک بردار
زکفن و دفن او هر چیز باید   که از دست تو و یارانت آید
کنندش یاری و دفنش نمایند   که نا مغفور سوی خانه آیند
نماز هدیه بهر مرده کان را   رسول الله صفت کرده است انرا
شب اول که در قبرش کذارند   نماز هدیه بهرش میکذارند

هرانکس

هرانکس این دو رکعت را اداکرد   به نیت او تقرب بر خدا کرد
چه فارغ کشت صلوات فرستد   بروح انور پاک محمد
پس انکه کوید ای خلاق هر کس   ثواب این رسان بهر فلانکس
همان لحظه خدا میبخشد اورا   دهد جا در نعیم جنت اورا

در باب زیارت امامان

شنو ای شیعهٔ اولاد حیدر   اگر خواهی رضا کردد پیمبر
بپا بوس امامان شو روانه   چه مقدور است بی عذر و بهانه
بکن خرج اندرین راه و میندیش   که بدهد در عوض حق الفان بیش
درین راه زیارت انچه شد صرف   خدایت در عوض صد داد بیحرف
زیارات امامان جمله یکسان   خصوصا مشهد شاه خراسان
چه بتوانی تو در هر سال یکبار   بعنوان زیارت رو بره آر
اگر ممکن نشد کس را بهر سال   بباید رفت قدر ممکن حال

زیارت چون کند او هست مغفور   اگرچه راه او ده ساله است دور
اگر فوت کسی اندر نجف شد   خطاها و کناهانش تلف شد
اگر در کربلا کردید مدفون   بهشتش زیر سر باشد هم اکنون
همین نحو است مجموع مشاهد   درین معنی احادیث است وارد
خداوندا بحق آن امامان   نصیب ما بکن تو طوف ایشان
حدیثی هست از اخبار معصوم   که فردای قیامت شاه مظلوم
بهمراه هزار اعوان و انصار   شوند حاضر بپای عرش جبار
عزاداران خود یکیک بجوید   مکرر رب شفعنی بکوید
باین معنی که ای خلاق عالم   شفاعت ده مرا بر شیعیانم
خطاب آید باواز فریکتا   که امروز است روز وعدهٔ ما

در باب ثواب کریستن

کسی کو کریه کرده از برایت   بر بخشیدم بوسم خونبهایت

چرانستی

چرا نستی تو این میباش کریان   برای ماتم شاه شهیدان
بکن سعی و عزایش دار بر پای   بهر شهر و بهر قریه بهر جای
مصیبتهای ایشان یاد میکن   فغان و نوحه و فریاد میکن
بکریان بهر ایشان مرد مانرا   که تا یابی بهشت جاودانرا
خداوندا بما چشم کریان   که تا کرییم از بهر امامان

در باب زیارت قبور مؤمنان

بقبرستان برو بهر زیارت   بتعجیل قیامت ده بشارت
تمام مرده کان در انتظارند   بالحمدی زما امیدوارند
خصوصا والدین و جمله خویشان   تمامی چشم در راه هند ایشان
بیاد آور تو حال مرده کانرا   بحمدی شاد کن تو روحشانرا
دعاهائی که کردید است منقول   بایشان کن که فی الحال است مقبول
هرانکس مؤمنست مسرور کردد   هماندم قبر او پر نور کردد

بیاد آور تو آندم مرک خودرا | فرست از پیش ساز و برک خودرا
مکر انتظار مرک میدار | که میباید باخر مرد ناچار

در باب احیا داشتن

چه میخوابی تمام سال شبها | چه شد کر چند شب کیری تو احیا
ازان شبها یکی دان نصف شعبان | که میکویند بواتش جمله خلقان
دیکر ماه مبارک لیلة القدر | سه شب از جملهٔ شبهای آن شهر
یکی نوزده دیکر با بیست و یکم | دیکر بیست و سیم باشد مکرم
دکر شبهای جمعه بالتمامی | بهر هفته عزیزند و کرامی
شب عید صیام و عید اضحی | در آن شب نیز سنت هست احیا
هر انکس کاندرین شبهای مذکور | کند احیا شود از معصیت دور
بدین معنی که شب بیدار باشد | بذکر حضرت جبار باشد
ز بهر والدین و اقربا بیش | نماید مسئلت عفو از خدایش

زعصیان

زعصیان باشد استغفا کویان | برای خود دیکر خویشان و قومان
کند قران تلاوت هم دعاها | تضرع با نماز این است احیا
بطاعت چون بود زین نوع مشغول | عبادتش بود بالمره مقبول
کناهانش همه مغفور کردد | ز فوج عابدان محشور کردد

در باب رعایت یتیمان

چنین کرده است پیغمبر سفارش | یتیمانرا نوازش کن نوازش
یتیمانرا بود دلهای پرخون | ز هجر والدین خویش محزون
اکر رنجانی ایشانرا و فانیست | رسول الله ازین معنی رضا نیست
بترس از اشک چشم و آه ایشان | که دنیا را کند در لحظه ویران
اکر از سوز دل آهی بر آرند | درخت عمرت از ریشه بر آرند
بر پیش خود بکن فکر ای خردمند | که خود مردنی و داری چند فرزند
یتیمان تو اندم خوار و زارند | ز هجران پدر هادر فکارند

سلوکی کر تو کردی با یتیمان | بطفلان تو خواهند کرد ایشان
محبت با یتیمان عین فرض است | بمعنی فی المثل چون نان قرض است
یتیمانرا چه بینی عاجز و زار | بر بوکیر و بر بوسش تو پرور دار
نخور تو از ستم مال یتیمان | بکن رحمی تو بر حال یتیمان
کسی کو میخورد مال یتیمی | ز بی پروائی از راه لئیمی
نخورده غیر آتش چیز دیکر | شود محشور او در روز محشر
تو از مال یتیمان دست بردار | بزنهار و بزنهار و بزنهار

در باب صلهٔ ارحام

صله با ذات ارحام ای برادر | خدا فرموده و کفته پیمبر
صله کر تو ندانی چیست ایعام | صله نیکی بود با خویش و اقوام
هر انکس در نسب با تو قرین است | بود او ذی رحم معنیش این است
اکر بیچاره شد شخصی از ایشان | ندارد مال و یا باشد پریشان

بهر قسمی

بهر قسمی که مقدور تو باشد | که او بالقوه و زور تو باشد
اعانت میکن و مکذار او را | که ریزد پیش مردم آبرو را
ز جنس خوردنی یا از لباسی | و یا اسباب خانه یا اساسی
بده زودی باو از مهربانی | مکن قطع رحم تا میتوانی
که هر کس بی سبب قطع رحم کرد | یقین میدان که او بر خود ستم کرد
چنین وارد شده اندر روایت | که در هنکامهٔ روز قیامت
رحم او یخته بر عرش رحمن | شکایت میکند بر قاطع آن
خطاب آید ز حق سوی ملایک | در آن هنکامهٔ جان سوز هالک
ببریدا اندر جهنم قاطعین را | دهید اندر جنان جا واصلین را
الهی حشر ما با واصلین کن | بجنت جای ما خلد برین کن

در باب شماتت نکردن اهل بلا

کسی کو معرض تیر بلا شد | و یا در محنتی او مبتلا شد

و یا گردید دوی تقدیر جبار ؛   بدردی یا بآزاری گرفتار
بباید شکر رب العالمین کرد   که او از حکمتش با وی چنین کرد
نباید شکوه کردن نزد باری   که تا از آن مرض یابی رهائی
چه نیکو بنگری این امتحان است   نمیدانی ولیکن خیرش در آنست
حدیثی هست اندر روز محشر   خطاب آید که ای رنجور مضطر
شدی در معرض تیر بلا تو ؛   و گر گشتی بمحنت مبتلا تو ؛
چه کردی صبر و میبودی تو شاکر   کنون که نزد ما هستی تو حاضر
جزای اجر تو اینک بهشت است   که آنرا غرفها عنبر سرشت است
شکایت گر تو میکردی در آن روز   از آن محروم میگشتی تو امروز
الهی در بلا صبری عطا کن ؛   در آن قصر و غرفها جای ما کن

در مذمت دروغ گفتن

علمهای نکو چون گشت معلوم   مناهی را کنم من بر تو مفهوم ؛

دروغ امد مقدم بر تمامی   بداند نسبتش هر خاص و عامی
کسی کو بود دروغش گشت عادت   محو دیگر از او خیر و سعادت
خدا فرموده اندر نص قرآن   که در روز قیامت وای بر آن
بود کذب از گناهان کبیره   گناهان جمله پیش او صغیره
خدا و هم رسول و هم امامان   از او بیزار و لعنت کرده ایشان
بکن تا میتوانی اجتنابش   بترس از روسیاهی و عذابش
دروغی که تواند گفت انسان   بود صلحی بذات العین خلقان
اگر مقصود او اصلاح دین است   دروغی را توان گفتن همین است
چه دانستی تو این در راستی دم   سخن کوتاه شد والله اعلم

در مذمت غیبت کردن

ز بعد کذب غیبت از کبائر   گناه او بود معلوم و ظاهر
مثالش واضح و لایح بقرآن   چه مردار برادر خوردن است آن

بود غیبت کننده در جهنم   عذابش دردناک و سخت مؤلم
کنون میدان که غیبت آن کدام است   که فعل و گفتنش بر ما حرام است
هر آن عیبی که بینی در برادر   بشخصی کو شود از تو مکدر
بمثل آنکه گوئی تو فلانکس   بخیلست و خسیس و هست ناکس
و یا گوئی فلانکس هست ترسان   ندارد او شجاعت روز میدان
فلانکس در سواری سخت کند است   همین در راه رفتن تیز و تند است
و یا گوئی فلانکس نیست عادل   بود مردی فضول هست جاهل
فلانکس هست مرد بیحمیت   ندارد راه و رسم آدمیت
و یا گوئی فلانکس بدنویس است   همین شعر و غزل را ور انیس است
فلانکس چشم او گوئی که لوچ است   و یا کور است و یا شل مرد پوچ است
و یا گوئی فلانکس تنکخو است   یکی دیگر بگوئی عیبجو است
و یا گوئی فلانکس کج حساب است   فلانکس وقت شام است وقت خواب است

و یا گوئی قبای او دراز است   بطعنه قد او چون سرو ناز است
بگوئی دیگری مهمان کش است   ندارد او سلیقه بی تمیز است
فلانکس راست اسپی سخت و بدرنگ   و یا کور است و یا شل یا که بدرنگ
بود القصه اینها جمله غیبت   تحمل گر کنی تو وا فضیحت
زبانی کو کند ذکر خدا را   چرا گویا کند این پوچها را
شنو جان برادر این نصیحت   بکن ذکر خدا بگذر ز غیبت
بنادانی چه غیبت کرده تو ؛   فریب نفس و شیطان خورده تو
بکن توبه بگو استغفر الله   که شاید بگذرد از جرمت الله
مکن من بعد دیگر غیبت کس   که آنچه کرده بخشد خدا بس

در مذمت بهتان

مگو بهتان کس زنهار زنهار   بترس از کردگار فرد جبار
که هر کس مؤمنی را گفت بهتان   بوقت مردنش چون سل دهد جان

در آدم هست شیطان یار او   پدر آسا بر نشیند بر سر او
دهد او را نوید و مژده هر دم   که من هستم رفیقت در جهنم
من و تو هر دو اندر یک مکانیم   چراکه هر دو از یک خاندانیم
چه فهمیدی تو این ای بانکو   بکن در بارهٔ خود این تفکر
چه شب تا روز باشی در عبادت   کنی دایم نماز و هم تلاوت
بگوید فلانکس شب خطا کرد   بچشم خود بدیدم او زنا کرد
هر جا میرسد این را بگوید   مگر واز روایت عیب جوید
در اینحالت ببین خود اگر چی   چسان زین افترا دل پر خونی
قیاس خود بکن آن دیگر را   حوالت بر خدا کن مفتری را
خداوندا زبان ما مگردان   بکذب و افترا و هم بهتان

در مذمت قتل نفس

خداوند جهان خلاق سبحان   پیمبر را خبر داده بقران
کسی کو مؤمنی را غیر حق کشت   چنان باشد که خلق عالمی کشت
دلیل آنکه او را گر نکشتی   از او پیدا شدی اولاد و پشتی
الی یوم القیامه نسل و پیوند   خدا دادی باو اولاد و فرزند
چنانکه آدم تنها پس افتاد   ز مشرق تا بمغرب زاد و ور زاد
جزای قاتل مؤمن جهنم   عذابش دایمی والله اعلم
چه دانستی تو این موی میازار   که قتل نفس این امریست دشوار
حدیثی گشته صادر از پیمبر   که اندر کبری و دار روز محشر
کسی کو کشت کنجشکی بباطل   خطاب آید باو از رب عادل
که ای مغرور بی پروای بیدین   چرا کشتی تو این کنجشک مسکین
نترسیدی چرا از خالق وی   که با او این ستم کردی تو بر کوی
ندارد چون جوابی قاتل آن   بماند او بکار خویش حیران
پس آنکه کرد کار با عنایت   سزایش میدهد قدر جنایت
کسی کو عقل و هوشی بر سرش هست   و یا خوفی ز روز محشرش هست
بقتل نفس آنکه نیست راضی   که جبار جهان بر او است قاضی

در مذمت شراب

یکی هم از کبایر خمر میدان   بود ام الفساد و فعل شیطان
کسی کو قطرهٔ از آن بنوشد   جهنم در عذابش میخروشد
نمازش تا چهل روز است باطل   تو این معنی بفهم ای مرد عاقل
که شرب خمر و بیهوشی و مستی   بود اندر حقیقت بت پرستی
چرا که آدمی چون مست گردد   تمام عقل و هوشش پست گردد
ندارد از زنا و قتل پروا   نه شرمی از خدا و نه محابا
کشد کارش بجائی آنستم کیش   کند آخر زنا با مادر خویش
برادر یا که خواهر قتل آرد   در آنحالت ز کس پروا ندارد
همین آبی که نام او شرابست   ز افسادش همه عالم خرابست
بتوریة و بانجیل و بقران   حرامست آن و ملعون شارب آن
دگر شخصی که این معنی بداند   درختش را باین نیت نشاند
دگر ساقی که بر مردم بنوشد   و یا آنکس که آنرا میفروشد
دگر آنمشتری حمال و عصار   ز ساعی مستحل اشخاص خمار
بغیر از توبه در افعال ایشان   نباشد چاره در کار ایشان
اگر بی توبه مردند آنجماعت   بدوزخ میروند روز قیامت
کسی کو بید مشک و قند نوشد   چرا بر خمر او خورسند باشد
اگر از بید مشک و قند سیب است   هر قسم افشره که دلپذیر است
بنوشد تا تواند در شب و روز   بجان خود بگو آتش میفروز
شده اندر حدیثی این اشاره   که بر تارک صلوة و خمر خواره
چه دادی تو بر ایشان لقمه نان   و یا کردی سلامی تو بایشان
اگر از مؤمنین کشتی هزاران   و یا کردی اساس کعبه ویران

گناه جلکی باشد برابر   بگفتم با تو ای جان برادر
ملایک جلکی گویند لعنت   بآنکس که محبّ این جماعت

در مذمت عاق والدین

خدا فرموده در آیات قرآن   بکن با والدینت برّ و احسان
کسی کو عاق شد در روی ایشان   شود محسوب با خیل العینان
بروز مرگ او همچون سگی مرد   مگو سگ بلکه از سگ کمتری مرد
مگو کافر که کافر به از این است   چرا که این ز دنیا و ز دین است
بگو او را که کردی روسیاهی   بکن در دار دنیا آنچه خواهی
که جنّت بوی آن بر تو حرام است   یقین در دوزخت جا و مقام است
بگویم معنی عاقت که دانی   شوی زان مجتنب تا میتوانی
بغیر از معصیت هر امر دیگر   بفرمایند تو فرمانشان بر
ابا کردی گر از فرمان ایشان   شدی عاق و نه از اهل ایمان

زبعد فوت ایشان ای برادر   زیارت کن تو ایشانرا مکرّر
بده خیرات و یاد والدین کن   که این دینست و خود فارغ ز دین کن
وگر کردی تو ایشانرا فراموش   چراغ نیکی تو گشت خاموش
همان عاقی تو مثل روز اوّل   که گفتم از برای تو مفصّل

در مذمت لواطه

کسی کو گشت راضی بر لواطه   مر او را میکند آتش احاطه
چرا که اینعمل از قوم لوط است   مآل اینعمل یاس و قنوط است
چو مردی جمع شد با مرد دیگر   بلرزد عرش ربّانی سراسر
ملایک جملگی با حور و غلمان   همه لعنت کنند بر فاعل آن
عذاب فاعل و مفعول یکسان   چه قوم لوط اندر نار نیران
تفحّص گر کنی از حال ایشان   بدانی تو یقین احوال ایشان
که اینها هر دو از نسل حرامند   که از فعل لواطه شادکامند

اگر بی توبه از دنیا برفتند   باسفل سافلین ماوا گرفتند

در مذمت زنا

زنا بعد از لواطه از کبایر   بخلقان جملگی گشته است ظاهر
کنون بشنو تو معنی زنا را   بگویم با تو اصل مدّعا را
زنا را شعبها هست ای نکوکار   یکی ز آنها زنا شد آخر کار
کنون آن شعبها میدان کدام است   که اصل و فعل آن بر ما حرام است
زنی کو اجنبی باشد که بینی   خوشت آید که پیش او نشینی
زیاد از پنج حرفت گفتن ضرور است   اگر گوئی باو از شرع دور است
یکی شوخی و خوش طبعی است با آن   ز من بشنو مکن اینکار آسان
دگر بوس و کنار و دست بازی   اگر کردی تو این دین را ببازی
همه این شعبها را از زنا دان   تمامی خویشتنرا از خدا دان
ولی اینها که گفتم با تو از پیش   گناه دیگری از دیگری بیش

چو کردی اینعملها اوّل بار   کنی خواهش زنا را آخر کار
زنا را فی المثل سرچشمه میدان   که زان گردد جدا جوئی فراوان
شود زانی بشش خصلت گرفتار   سه در دنیا سه در عقبی تو بشمار
کند روزی و عمرش هر دو نقصان   طراوت میرود از صورت آن
حساب او شود بسیار دشوار   خدا از او در غضب ماوی در نار
برادر گر خدا منظور داری   بباید زاینعمل خود دور داری
اگر گاهی فتد از اتفاقات   میان اجنبی با تو ملاقات
بگو کین زن مرا باشد چو خواهر   من او را فی الحقیقه چون برادر
ویا او را چو دختر خود بدان   مکن تو پیروی اغوای شیطان
اگر خواهش کنی رویش ببوسی   بزن بر پشت دست خویش بوسی
تفاوت این و آن از هم ندارند   که هر دو گوشتی بی اعتبارند
اگر پرهیزکار و دوست داری   نه آخر تو خودت انصاف داری

بده انصاف اگر شخصی ببینی　　که کرده با زن تو همنشینی

ویا با خواهرت دستش بکردن　　چه خواهی کرد بی گو راست با من

چه جای اینکه بینی او زنا کرد　　معاذالله با ایشان این خطا کرد

نخواهی غیر قتل او بکشتن　　اگر از دوست باشد یا ز دشمن

شوی رسوا میان اهل عالم　　بآن نوعی که نتوانی زنی دم

چو بر تو ناگوار آید اینکار　　چرا بو دیگران باشی روادار

چنین فعلی که در دنیا بخواری　　بود در شرع حدش سنگساری

بعقبی در جهنم نار نیران　　کسی باید چرا شد فاعل آن

مناجات

الهی حق اسم اعظم تو　　بحق مصطفی آن محرم تو

که ما را دور دار از معصیتها　　بما توفیق کن حوران عقبی

در مذمت رباخواران

دلالت میکند آیات قرآن　　که در روز قیامت وای بر آن

چو سر بیرون کنند از قبرهاشان　　شکم افتد میان دست و پاشان

بمحشر میروند افتان و خیزان　　چو آن شخصی که جن زد بر سر آن

از ایشان خلق محشر جمله بیزار　　گریزانند از آن قوم رباخوار

حدیثی هست گویم با تو بنگر　　ز دوزخ عقربی بیرون کند سر

سرش در آسمان هفتمین است　　دمش تا گاو و ماهی در زمین است

ز مشرق تا بمغرب شد دهانش　　کند فریاد واین ورد زبانش

که خواهم طعمهٔ خود پنجکس را　　اول آن بینماز آن نجس را

دوم مانع زکوة و شارب الخمر　　ببلعم زانکه گردیده بمن امر

دگر آنکس که میخورده ربا را　　ز مردم میگرفتی بیمحابا

دگر آنها که در مسجد ز دنیا　　سخن گویند ایشان نه ز عقبی

در آندم در میان اهل محشر　　تمامی دار باید چون کبوتر

کسی کو یکدرم از رشوه خورده　　زنا با مادرش در کعبه کرده

ز یکبار و زنده بار این شنیعت   بهادر کرده تا هفتاد نوبت

در این نکته اگر فکری کند کس   برای سود خواران شد همین بس

در مذمت حسد

حسودان و بخیلان را عبادت   نباشد ذرهٔ خیر و سعادت

چرا زیرا که شیطان از حسد بود   که ملعون گشت در درگاه معبود

ز بخلش رفت قارون زنده در گور   که در آیات قرآن گشته مذکور

حسودان را بگاه در این خیالند   که زید و عمرو هر یک در چه حالند

اگر بینند شخصی مال دارد   و یا کو وسعتی در حال دارد

چو دانستند کز ایشان فزون است   دل ایشان ز غصه پر ز خون است

بهر مجلس بهر جا که بیایند   حساب حال مردم مینمایند

مگر در حرفشان که بیمداریم   فلانکس دارد اینها ما نداریم

حسودان نقلشان دایم همین است   که اقبال فلانکس خوش متین است

بخیلان نیز دایم

در مذمت بخل

بخیلان نیز دایم در تک و پوی   که مالی جمع آرند از همه سوی

اگر وارد شود شان میهمانی   بود هر روز شان نالی بجانی

چه کردن کیشان کرد ضیافت   که باید سعی کردن در لطافت

خدا میداند و دلهای ایشان   که چون ریکست از غصه خروشان

بسا باشد که بعضی از بخیلان   کند سکته و از غصه دهد جان

بخیل اندر مثل مانند اژدر   که خوابیده سر گنج پر از زر

کسی کو قصد کرده رفت پیشش   کز اژدرها نساعت بر نیشش

عیالش را بماند آرزوها   بشکوه نزد مردم گفتگوها

دهد برا هل خود او نان جیره   تمام عمرشان اینحال تیره

نه خود خورد و نه کس هم زو نیم بود   دل پر حسرت و پر آرزو مرد

بخیل و حاسد آمد دو برادر   یکی چون سد یکی زان بلکه بدتر

در مذمت ریاکاران

شنو از من تو ای جان برادر   ریا شد از کبایر بلکه بدتر

ریا شد شرک مخفی کر بدانی   بکن تو دین خود را پاسبانی

نماز و روزه و حج و زکوت   ذکر و ذکر و دعاها و تلاوت

تصدقها و نیکیها و خیرات   هر آنچه میکنی تو از عبادات

اگر قصد تو در عبادات این است   که گویند مردمان این مرد دین است

عباداتت تمامی گشت باطل   ریا این معنی است ای مرد عاقل

حدیثی هست وارد از پیمبر   که میاید ندا روز محشر

بمالک میرسد فرمان جبار   که اندازد بدوزخ آن ریاکار

بگوید او که پس اعمال من کو   جزای این همه افعال من کو

بدو مالک بگوید ای ریاکار   نکردی تو عبادت بهر جبار

همه قصد تو وصف مردمان بود   که گویند فلان از مؤمنان بود

کنون اجر خود

کنون اجر خودت بستان از ایشان   برو در دوزخ و خوار و پشیمان

مناجات

الهی حرمت عرش عظیمت   بآیتهای قرآن حکیمت

که خالص کن تو نیتهای ما را   برون کن از دل ما این ریا را

در مذمت کم کردن کیل و وزن

کسی کو وزن و میزانش دو گون شد   سراسر کار و بار او خطا شد

باین معنی که چون از مردمان خواست   کند وزن تمامی بی کم و کاست

دگر جنسی که چون آن مردمان او   دهد وزن کمی اندر ترازو

کنون بشنو جزای این چنین کس   که باشد تا بدانی تو از این پس

خدا فرموده در آیات قرآن   که باشد او مطففو وای بر آن

بتفسیر ذکر در چاه ویلش   بود مسکن جزای وزن و کیلش

چو دانستی تو جا و مسکن او   بترس از ویل و یکسان کن ترازو

خدا از هر دوشان بیزار باشد مکان هر دوشان در نار باشد

در مذمت قمار

ز بعد شرب خمر و بت پرستی قمار آمد اگر تو حق پرستی

قمار و شرب خمر و بت پرستان مرادف آمد اندر نص قرآن

کنون بشنو قماری که حرام است کنم بر تو عیان که آن کدام است

یکی شطرنج و دیگر نرد باشد که هر دو پیشهٔ نامرد باشد

نظر بر نرد و شطرنج ای برادر بود همچون نظر بر فرج مادر

دگر بازی بانیها کشته تفسیر چه شخصی کو خورد او لحم خنزیر

دگر آن تخم مرغ و گردکانست که آن بازی و شغل کودکانست

بهر نحوی که بودی و چه دادی قمار است این شنو گر نیک زادی

غرض او را بود افراد بسیار که شد جمله قمار و موجب نار

اگر عقلی تو را هست و نه مستی چنین فعلی که داری بت پرستی

چه کردی

چه کردی توبه پیش اموں اینکار که جا گیری بقعر دوزخ و نار

در مذمت بودن حق الناس

بدان ای نیک بخت نیک اختر که ظلم اندر گناه از کفر بدتر

اگر کافر ز کفرش شد پشیمان بباید نور خیل اهل ایمان

بیامرزد خدا البته او را ز الطاف و کرم میبخشد او را

ولیکن ظلم حق الناس میدان بباید کرد رد حق ایشان

اگر مظلوم ظالم را نه بخشد چگونه کردگار او را ببخشد

هر آنکس کرد ظالم را اعانت تو گوئی کرده عالم را اهانت

بری شد او ز دین و هم ز ایمان رفیق ظالمان در نار نیران

سر مظلوم اگر سر داد آهی همان دم کار ظالم شد تباهی

چه دانستی تو این ای مرد دیندار بظلم کس مشو راضی تو زنهار

که گر راضی شوی بر ظلم ظالم بظالم تو شریکی در مظالم

در مذمت فحش کفتن

کسی کو راه دین خود کند کم … دهد او فحش لا یعنی بهر دم

شنو تا کر بکویم من بتو فاش … چسان باشد بعقبی حال فحّاش

که آن کنده دهان فحش کو را … بمحشر میکنندش حاضر او را

دهان نحس او کندی نماید … که هر که بشنود نفرت نماید

بدیدم در حدیثی کشته مسطور … که پانصد سال راه هست از دور

اکر تفتیش حال او نمائی … بود در آتشش پیوسته جائی

کسی کو جاهل و مغرور بوده … ز جهلش اینعملها می نموده

چه شد معلوم اوکین کار زشتست … هر آنکس فاحش است دور از بهشتست

پشیمان کردد و توبه نماید … باستغفار دایم در فزاید

نکوید فحش و هرزه مرد دانا … زند قفل خوشی بر دهان را

بکوید در زمان در کاه و بیکاه … که بد کردم کنون استغفر الله

خدا چون مطلع

خدا چون مطلع هست از ضمیرش … شود در روز محشر دستکیرش

در مذمت غنا

غنا از فعل شیطان آمد ای باب … مشو غافل تو از شیطان مرتاب

صداهای خوشی کان دلربائیست … اکر آری طرب نامش غنائیست

ز تنبور و کمانچه نای نیسان … ز سنج و از دهل نقاره کوبان

ز ساز و سورنا و آواز دف و چنک … کریزان باش تا فرسنک فرسنک

دکر خوانند کیهاد ر عروسی … که میخوانند از کبر و مجوسی

ز رقص و از سرود و از نواها … زدن کف بر کف و از آن صداها

برای مرده نوحه در عزاها … بدانش تو غنا و پوچ و بیجا

کسی کر دین خود معمور دارد … بباید خود از اینها دور دارد

از اینها جلکی نفرت ضرور است … چرا کاینها تمامی قول زور است

در مذمت بی نمازان

خدا بیزار شد از بی نمازان … جهنم تار شد از بینمازان

اکر خواهم بکویم وصف ایشان … نمیدانم چه کویم وصف ایشان

شغال و کلب و خوک و خرس و کافر … تمامی در صفت ز اینقوم بهتر

از اینهائی که کفتم جمله یکسر … نجس تر پلیس تر از رتبه کمتر

کسی کو کشت قاتل انبیا را … و یا ویران کند خانه خدا را

و یا با مادر خود او زنا کرد … و یا قرآن بآتش او فنا کرد

تمام این فعلها هفتاد هفتاد … شده او مرتکب از راه بیداد

بعفو و رحمت حق آن ستمکر … بود نزدیکتر ز اینقوم ابتر

مکن تو بینمازان را اعانت … که ایشان با خدا کردند خیانت

اکر از تو بخواهند لقمه نان … بده سک را مده بر بینمازان

اکر ایشان ز تو قرضی بخواهند … مده البته کایشان روسیاهند

اکر بیمار کردند بینمازان … مرو قصد عیادت نزد ایشان

وکر مردند ایشانرا

وکر مردند ایشانرا است انکار … ببینداز ید شان در زیر دیوار

کفن بر بینمازان هم روانیست … اکر داری خدا از تو رضا نیست

من از نحسیّت ایشان چکویم … همین بس ختم کردم کفت و کویم

در مذمت سخن چینی

سخن چین در میان زمرهٔ ناس … بکویم کیست یا تو نیک بشناس

کسی کو مدعایش فتنه جوئیست … میان خلق کارش هرزه کوئیست

چه بیند زید و عمرو از هم مکدّر … رود نزدیک هر یک او مکرر

کند اظهار ابواب محبّت … ز راه شیطنت آن بیمروّت

بهر صورت بهر قسم و بهانه … بتقریب سخن آرد میانه

دروغ و راست را بر هم بیافد … بر پیش زید بسیاری بلافد

چه بشنید از زبان زید حرفی … هم آنساعت ز راه تنک ظرفی

بنزد عمرو آید آن بد بداندیش … بنوعی آتش او را کند بیش

کە عمر وا ز جای خود از جا ستیزد | همین خواهد کە خون او بریزد
مکر کاران احمق همین است | چە شیطان مجسم بر زمین است
خیالش میرسد کاین امر سهل است | نمیداند کە این منجر بقتل است
بسا باشد کە یکدم دو برادر | بریزند خون یکدیکر بخنجر
هر انشخصی کە ذات او چنین است | بشیطان در جهنم همنشین است
هر انکس مؤمن و دیندار باشد | ز خواب غفلت او بیدار باشد
ازاین فعل شنیع با شقاوت | چە لذت میبرد او چە حلاوت
هر آن بدبخت داکین حال باشد | همان بهتر زبانش لال باشد

در مدح علماء

هر انکس عالم و از مؤمنان است | بدان کە وارث پیغمبران است
هزاران عابدان و عالمان یك | اکر کویم مساوی شد شد اندك
برای انکە عابد او ز هر باب | همین آرد برون رخت خود از آب

علم

و عالم یکنفر همچون شناور | غریقانرا بود امداد و یاور
تو فضل عالمان نسبت بمردم | چو ماه چارده میدان بانجم
چو یکساعت نشینی نزد عالم | سخن کوئی تو با او از معالم
دو جنت میکند ایزد عطایت | هم ایمان و نعمت اذ برایت
چو بشنیدی تو فضل عالمانرا | بدان تو قدر فضل عالمانرا
بکن توقیر و تعظیمی کە باید | بایشان تو بهر قسمی کە شاید
اکرچە مفلس و بیچاره باشند | بچشم مردمان بیکاره باشند
کە ایشان اعظم و مخدوم باشند | چە شد کایشان نهان در این لباسند
هر انکس عالمی را خوار سازد | خدا او را ز خود بیزار سازد
نکردد فضل عالم ذرە کم | رود آنشخص چون سك در جهنم

در مذمت خنده

اکر هستی ز راه دین رونده | مزن تو قهقهه در وقت خنده

وکر از آخرت هستی خبردار | تو کم کن خنده و کن کریه بسیار
کسی در پرخ موضع او بخندد | در جنت بروی خود ببندد
بود همچون زنا کردن بمادر | بقول مصطفی و آل اطهر
یکی در مسجد و دیکر مقابر | دکر جائی کە عالم هست حاضر
یکی وقتی کە میخوانند قرآن | یکی چون مرده بینند و بس خلقان
بیاد آور تو وقت خنده کردن | ز روز آخر و هنکام مردن
بکو آیا مرا چون جان ستانند | بدشواری و یا آسان ستانند
دکر قبر و سؤالات و جوابش | شب اول فشار و هم عذابش
چسان آیا ز من خواهد کذشتن | در آن ظلمت چسازم چون کنم من
دکر در عالم برزخ ندانم | کجا و در چە جا و چە مکانم
در آن عرض عریض بینهایت | شود کارم چسان اندر قیامت
مرا کە کار عصیان است دایم | چە سازم چون قیامت کشته قایم

کذشتن

کذشتن از صراط و پای میزان | در آن وقتی کە کردد نامە پرّان
نمیدانم ز نیکان یا بدانم | بجنت میروم یا در جهنم
کە اینهارا بیاد آری نخندی | ز من بشنو اکر تو ارجمندی
الهی دیدۀ ما اشك ریزان | بکن ما را خلاص از نار نیران

در بیان توبه

بدان ای مؤمن دیندار صادق | کە توبه کشته واجب بر خلایق
ز پیران و جوانان مرد و هم زن | به پیش از مرك باید توبه کردن
کە ستّار العیوب است و ربّ غفّار | ز بعد توبه میبخشد کنه کار
نصیحت بشنو ای فرزانه مردا | بکن توبه مکن امروز و فردا
چە میدانی کە کی خواهی تو مردن | ز شیطان تا بکی اینکول خوردن
امید توبه را ز است و ندانی | حریف مرک آید ناکهانی
حریف مرک را خوفی نباشد | بیکدم خانه ات از هم بپاشد

اگر باشد ترا عقل و تمیزی   به بینی چون ببینی پر تمیزی
تو خواهی بگذری از رود خانه   بود آبت نه بینی روی خانه
نشینی با دل خوش در عمارت   بنا که سقف او بشکسته زارت
و یا آنکه دولت را در آید   چنانکه این نفس رفت و نیاید
ز شیطان که فریب مرا بخورده   بشب خوابیدی و ناگاه مرده
تمام این قضاهائیکه شاید   چه دانی که یکی پیش تو آید
نباشد فرصتت تا خود ببینی   که یکساعت بحال خود نشینی
نه توبه نه وصیت نه سفارش   نکردی و بمردی زین گذارش
بغیر از حسرت و درد و ندامت   نداری چیز دیگر در قیامت
در این صورت تو پس هشیار میباش   ز خواب غفلتت بیدار میباش
ترا غیر از خطر حاصل نگشته   پشیمان شو ز افعال گذشته
برون آر از بوت رخت جفا را   بپوشان بر خود اسباب وفا را

ابهر

ز بهر طاعت حق شو مهیا   اگر باشی تو ده روزی بدنیا
چه کردی معصیت اندر جوانی   به پیری کن عبادت تا توانی
نماز و روزه تو گر قضا شد   قضایش کن که در وی ماجرا شد
ز حق الناس گر داری تو ردکن   وگرنه از دعاهاشان مدد کن
بکن توبه بگو استغفرالله   که فرموده خدا توبوا الی الله
اگر باشی باین عهد و باین عزم   خدا بخشد ترا البته و جزم

خاتمه در مناجات و ختم کتاب

الهی که چه جمله نادر ستیم   بکار طاعتت بسیار سستیم
فریب نفس و شیطان قلب ما را   نموده سخت تر از سنگ خارا
نه یاد توبه و نه فکر مردن   همه در معصیت از مرد و از زن
شده مرا از خیال ما فراموش   چراغ طاعت ما گشته خاموش
خداوندا بده تو جملگی را   بما بنما طریق بندگی را

تو خود افعال ما را علم داری   که از ما سر نزد جز شرمساری
بعفو و رحمتت گشتیم خورسند   شب و روز و که و بیگه تو مپسند
بعرض دوستان غیب و شاهد   مر این را میرساند بنده واحد
که آنچه اندر این منظوم گفتم   یکی اصلا ز پیش خود نگفتم
تمامی هست از تفسیر قران   دگر قول رسول و هم امامان
که میگردد فروغ شمع عالم   شود ایمانشان سالم مسلم
خصوصا طفلهای اهل مکتب   بخوانندش همه در روز و در شب
کنندش حفظ و اندر سینها ضبط   که قایم میشود در ذهنشان ثبت
کلیله دمنه شانامه خوانی   بعقبی نیست او را جز زیانی
ز بهرام و گلندام ای برادر   چه نفعی میبری در روز محشر
بهنگام حساب و پای میزان   نمیپرسند ز اسماعیل قربان
دگر مجنون و لیلی زاین قیاس است   که اصل معصیت را او اساس است

السلطان

ز سلطان جمجمه کاری نیاید   گل و بلبل چه خیرت می نماید
بامر دین عمر خویش کن صرف   بغیر دین مگو اصلا یکی حرف
که در عقبی عمل خواهند از ما   نه که شعر و غزل خواهند از ما
کنون هر کس بود بیدار و آگاه   بگفتم واضحش این امر دین خواه
درود و صد هزار اندر هزاران   ز ما بخط بر جان سید یاد و یاران
درود بیحد و از حد افزان   ز ما بادا بروح شاه مردان

تمام شد کتاب ارشاد العوام عبد
الواحد در روز سه شنبه یا
زدهم شهر جمادی الاخر
در قریه ادرفان
بدست علی اکبر
ابن محمد علی
سنه ۱۲۰۶
م م م
م م
م



